جهت دوم)

«هی انّ نتیجة تقدیم أحد المتعارضین علی الأخر- بأحد وجوه التّقدیم المذکورة فی محلّها- ترجع إلی رفع الحکم عن موضوعه. و فی باب التّزاحم ترجع إلی رفع الحکم برفع موضوعه، مثلا فی العامین من وجه، لو حکمنا أکرم العلماء علی لا تکرم الفسّاق فی مورد الاجتماع یکون نتیجة التّحکیم هو رفع حکم لا تکرم عن موضوعه، حیث انّه مع بقاء زید العالم مثلا علی فسقه و مع قدرة المکلّف علی إکرامه یرتفع حکمه. و امّا فی مثل الغریقین، لو قدّمنا أحدهما علی الآخر لأحد موجبات التّقدیم فی باب التّزاحم تکون نتیجة التّقدیم هو سلب قدرة المکلّف عن إنقاذ الأخر و تعجیزا مولویّا بالنّسبة إلیه، لوجوب صرف قدرته إلی الأهمّ، فعدم وجوب إنقاذه لعدم قدرته علیه، حیث انّ الممتنع الشّرعیّ کالممتنع العقلیّ.»[1]

توضیح:

۱. در تعارض:

اگر یکی از متعارضین را مقدم داشتیم، نتیجه آن می شود که حکم از موضوع برداشته می شود (مثلاً اصلاً وجوب از قعود دائمی، برداشته می شود/ یا: اصلاً عالم فاسق وجوب اکرام ندارد)

۲. اما در تزاحم:

اگر یکی از متزاحمین را مقدم داشتیم، نتیجه آن می شود که بگوییم مکلف قدرت بر اتیان اهم دارد و قدرت بر اتیان مهم ندارد (عدم قدرت شرعی) [و لذا حکم از فعلیت می افتد] پس نتیجه «رفع حکم به رفع موضوع» است (یعنی اصلاً فردی که مورد تزاحم است، مقدور نیست)

ما می گوییم:

۱. اینکه مرحوم نائینی می فرماید: نتیجه تعارض، رفع حکم از موضوع است، سخن کاملی است ولی اینکه می فرمایند: نتیجه تزاحم، «رفع حکم به رفع موضوع» است، روی مبنایی است که می گوید قدرت شرط فعلیت تکلیف است. چرا که در این صورت می توان گفت کسی که قدرت ندارد، اصلاً نسبت به امر غیر مقدور تکلیف ندارد و لذا گویی شارع از ابتدا فرموده است «انقذ الغریق المقدور» پس وقتی شارع، کسی را «سلب قدرت شرعی» کرد، در حقیقت دلیل از ابتدا شامل او نمی شود. (رفع حکم به سبب رفع موضوع)

[1]. همان، ص۳۱۸

۲. اما سخن در اینجاست که اولاً: این خلاف مبنای ما مبنی بر عدم شرطیت قدرت در تکالیف است.

و ثانیاً: حکم شارع به «عدم حکم برای غیر مقدور» چون ناشی از ملاک بوده است، کاشف از آن است که از ابتدا حکم را به نحو مطلق تشریع نکرده بوده است و از ابتدا حکم را بر «غیر مقدور» جعل نکرده است. پس از این جهت فرقی با تعارض ندارد.

به عبارت دیگر، اگر چه ممکن است «لسان دلیل، رفع حکم به رفع موضوع» باشد ولی در واقع، آنچه واقعیت دارد، «رفع حکم از موضوع» است.